



پیام سیاهکمل

سال ششم، شماره‌ی ۳۵

نشریه سیاسی - تئوریک سازمان ۱۹ بهمن

دی ۱۳۹۵

سرمقاله

فلسفه‌ی علمی، سلاح معنوی پرولتاریا!

★ گرامی باد نود و نهمین سالگرد انقلاب کبیر اکبر! ★



"انسان"، با "تغییر" در "طبیعت"، از طریق ساختن ابزار جهت امرار معاش، "ذهن" اش را نیز فعال می‌سازد. ذهن انسان به تدریج مملو از "سوال" می‌گردد و تلاش انسان جهت پاسخ‌گوئی به این "سوال" ها، جزء جدائی‌ناپذیر ماهیت انسانی‌اش می‌گردد و از همین جا پروسه‌های "تجربه" (Experience)، "شناخت" (Cognition) و "اندیشه" (Thought) به‌عنوان کنش‌های فلسفی انسان شکل می‌گیرند و بدین ترتیب هر فرد انسان، دارای نوعی "فلسفه" می‌گردد.
ادامه در صفحه‌ی ۲

علل تضادها و اختلافات درونی رژیم

تضاد و کش‌مکش‌های درون مقامات و جناح‌های حکومتی، قدمت دیرینه دارد، عناصر و جناح‌های رژیم، در دوره‌های متفاوت، رقیبان خود را، به غارت‌گری اموال عمومی و فساد مالی - اداری متهم می‌کنند، تا ماهیت و چهره‌ی جناح خود را، از اذهان عمومی پاک و منزّه جلوه دهند. البته، شرط ورود عناصر وابسته به سرمایه، در حمله، به بنیان‌های اساسی نظام، و هم‌چنین، در توضیح، و در چرائی علل اصلی اوضاع ناهنجار و در هم ریخته‌ی زندگی میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش، نیست؛ چرا که گداهای ورود به اختلافات روشن، و متعاقباً حوزه‌های یقه‌درانی به یک‌دیگر هم، تعیین شده است.
ادامه در صفحه‌ی ۴

پیشانگ مسلح کمونیست، ضرورتی بی‌تردید در راه انقلاب! (۱)

این مقاله قبلاً به شکل مجزا منتشر شده است و اینک به علت ضرورت در نشریه پیام سیاهکمل درج می‌گردد. چندی پیش جریان معلوم الحال "راه توده"، یاره‌هایی تکراری در تضاد با تئوری مبارزه‌ی مسلحانه و مقوله‌ی پیشانگ مسلح سرداده که ظاهراً در پاسخ به نامه‌ی جمعی از دانشجویان داخل کشور می‌باشد. این اراجیف تحت عنوان: "... فاجعه را تکرار نکنید، توده‌های مردم نیازمند پیشگام مسلح نبوده و نیستند!" در "راه توده" شماره‌ی ۱۴۴، به تاریخ ۱۱ اوت ۲۰۰۷ درج شده است. **ادامه در صفحه‌ی ۶**



مطالب این شماره:

★ فلسفه‌ی علمی، سلاح معنوی پرولتاریا!

★ علل تضادها و اختلافات درونی رژیم

★ پیشانگ مسلح کمونیست، ضرورتی بی‌تردید

در راه انقلاب! (قسمت اول)

فلسفه‌ی علمی، سلاح معنوی پرولتاریا!

اما، انسان هنوز در مراحل اولیه‌ی "تجربه"، "شناخت" و "اندیشه" به سر می‌برد و به همین دلیل هم، هنوز نه به "شناخت" علمی نائل شده و نه توانائی به کارگیری "منطق" علمی را دارا می‌باشد و به همین خاطر از "اندیشه"ی علمی نیز عاجز است.

به خاطر وسعت بسیار زیاد "طبیعت" و از آن جایی که هنوز تمام پدیده‌های این محیط پیرامونی انسان، قابل دسترسی و قابل "تجربه" نیستند، این بار انسان "ذهن" خود را به کمک می‌گیرد و بدون به‌کارگیری "شناخت" بر اساس "تجربه"، و صرفن با به‌کارگیری "اندیشه"، به موازات عقائد "مادی"اش، پاسخ‌هایی "غیرمادی" نیز در "ذهن" خود می‌سازد و از همین جا بنیان‌های "ذهن‌باوری" یا "ایده‌آلیسم" گذاشته می‌شود. "ایده‌آلیسم" (Idealism) به عنوان نگرشی که "ماده" را محصول "موجودی غیرمادی" می‌داند، به موازات نگرش "ماده‌باوری"، حیات خود را تا به امروز ادامه داده است.

با توسعه‌ی روند "شناخت" علمی بر اساس "تجربه"، پاسخ‌های ذهنی انسان به مرور زمان اساس مادی می‌گیرند و عقائد ذهنی‌اش هر روزه به عقائد مادی تبدیل می‌شوند. روندی که تا به امروز هم‌چنان در جریان است؛ هر چند که انسان هنوز به طور کامل از اسارت "ذهن" رهائی نیافته است!

بر اساس اسناد موجود، قدیمی‌ترین فیلسوفانی که آثارشان به جا مانده، از "تالس" (Thales) تا به فیلسوفان قبل از "سقراط" (Socrates) اکثراً ماده‌باور بوده‌اند و کنش‌های فلسفی‌شان نیز در قلمرو "طبیعت" و جست‌وجو در پی کشف منشأ هستی بوده است. در این دوران، "هراکلیتوس" (Heraclitus) با بیان این که "همه چیز در حال حرکت است"، شناخت علمی جهان یعنی "دیالکتیک" (Dialectic) را بنیان‌گذاری می‌کند.

در ادبیات فارسی، واژه‌ی "فلسفه" معادل واژه‌ی یونانی "Philosophia" به کار می‌رود. واژه‌ی "Philosophia" خود از دو واژه‌ی "فیلو" (Philo) به معنی دوست‌داشتن و "سوفیا" (Sophia) به معنی دانش ترکیب شده است.

"فلسفه" تبیین کلی از هستی شناخته شده است. بر این اساس، هر بیان فلسفی لزومن در مورد آن بخش از هستی است که قبلن شناخته شده است و شناخت، فقط از طریق ارتباط اورگانسیم انسانی با "محیط" حاصل می‌گردد. اورگانسیم، در هر برخورد با محیط، از سوی محیط، "تحریک" (Stimulus) می‌شود و تحریک محیط، از طریق حواس، در اورگانسیم تاثیر می‌گذارد. این تاثیر در اورگانسیم، به مغز منتقل شده در آن جا به صورت "احساس" (Sensation) و سپس به صورت "ادراک" (Perception) درمی‌آید. در نتیجه‌ی احساس و ادراک، در مغز "تصویر ذهنی" (Mental Image) به وجود می‌آید. تصویر ذهنی نهائی، "مفهوم" (Concept) است. ادراک یا تصویر ذهنی بعدی با ادراک و یا تصویر ذهنی قبلی، در مغز، مقایسه، سنجیده و رده‌بندی می‌شود و بدین ترتیب، "اندیشه" شکل می‌گیرد و روش انجام این "اندیشه"، "منطق" (Methodology) نامیده می‌شود.

به احتمال بسیار زیاد، اولین سوالاتی که در ذهن انسان اولیه می‌توانسته‌اند شکل بگیرند، سوالاتی در مورد محیط پیرامونی وی بوده‌اند. از آن جایی که این محیط پیرامونی وی، قابل دسترسی، قابل "تجربه" و "عینی" بوده است، طبیعی است که پاسخ‌های اولیه‌ی انسان به مسائل ایجاد شده حول محیط پیرامونی‌اش، پاسخ‌هایی بر اساس اصالت "ماده" باشند و اولین کنش‌های فلسفی انسان در چارچوب "ماده‌باوری" یا "ماتریالیسم" شکل گرفته باشند. "ماتریالیسم" (Materialism) به عنوان نگرشی که هستی را فقط متشکل از "ماده" می‌داند و "ماده" نیز پدیده‌ای است که جرم و حجم دارد.



قرار می‌گیرد و این شرایط اقتضاء می‌کند که "جرج برکلی" (George Berkeley) کشیش ایرلندی با عنوان این که "کوشش در راه شناخت طبیعت واقعی اشیاء بهبوده است و جهان خارج از ذهن ما، چیزی جز تصورات ذهنی ما نیستند"، "ایده‌آلیسم" را وارد مرحله‌ی جدیدی به نام "ایده‌آلیسم ذهنی" می‌کند و "ایده‌آلیسم" قبل از وی "ایده‌آلیسم عینی" نام می‌گیرد.

در آلمان که پس از انگلستان و فرانسه وارد مرحله‌ی صنعتی شدن گردیده، "گئورگ ویلهلم فریدریش هگل" (Georg Wilhelm Friedrich Hegel) دیالکتیک یعنی شناخت قوانین عمومی حاکم بر طبیعت، جامعه و اندیشه را مدون می‌کند. بدین ترتیب که هر پدیده‌ای از اجزاء متضاد، تز و آنتی‌تز تشکیل شده است. وحدت و تضاد این اجزاء متضاد، در طول زمان عامل حرکت ماده می‌گردد و در اثر این حرکت، ماده تغییر کمی می‌کند. این تغییرات کمی منجر به تغییر در مناسبات اعداد می‌گردد و از این جا، با غلبه‌ی آنتی‌تز بر تز و به شکل یک جهش، تغییر کیفی صورت می‌پذیرد و ماده‌ی جدید به عنوان سنتز ایجاد می‌گردد. بنابراین، هر ماده‌ای اتودینامیسم است.

"لودویگ آندریاس فوئرباخ" (Ludwig Andreas Feuerbach) نظریات ماده‌باوری موجود را به طور کامل تدوین می‌کند و بدین ترتیب نقطه‌ی پایانی بر "فلسفه‌ی کلاسیک" می‌شود. اما "ماتریالیسم" موجود در این مقطع هنوز ماتریالیسمی مکانیکی است، زیرا بر شناخت مکانیکی از جهان استوار است و عامل حرکت ماده را در خارج از ماده جست‌وجو می‌کند.

در این مرحله است که "کارل هاینریش مارکس" (Karl Heinrich Marx) در "تزهائی درباره‌ی فوئرباخ" با عنوان این که "فلاسفه، جهان را به طرق مختلف فقط تفسیر کرده‌اند، نکته در تغییر جهان است."، ماتریالیسم موجود را بر اساس شناخت دیالکتیکی جهان یعنی ماتریالیسم دیالکتیک مدون می‌کند. یعنی این که شناخت دیالکتیکی جهان صرفن با "تجربه" آغاز می‌گردد و هر "تجربه"‌ای، "تغییر" در جهان است. این جاست که دیگر ماموریت "فلسفه" در مسیر "تفسیر" جهان پایان می‌پذیرد و علم با هر گام خود که بر اساس "تجربه" و "تغییر" استوار است، ↓

با طبقاتی‌شدن جامعه و تکوین سیستم طبقاتی برده‌داری، حفظ و تامین منافع طبقه‌ی حاکم ایجاب می‌کند که عقائد ذهن‌باوری نیز توسعه یافته و مدون گردد و این امر توسط سقراط انجام می‌پذیرد. آموزه‌های سقراط که از طریق شاگردش "افلاطون" (Plato) نقل شده است، عمدتاً وارد ساختن مقوله‌ی "انسان‌شناسی" در فلسفه است. چرا که نیروی کار انسان - برده - عامل ثروت‌آفرینی در سیستم برده‌داری شده است و "فلسفه"‌ی طبقه‌ی حاکم برده‌دار، باید مسئولیت توجیه استثمار انسان از انسان را به عهده بگیرد. "ارسطو" (Aristoteles) شاگرد افلاطون، با بیان این که "بعضی از انسان‌ها طبیعتاً برده هستند"، به به‌ترین وجهی این مسئولیت را به انجام می‌رساند. از همین جا فلسفه نیز طبقاتی شده و تا همین امروز هر فلسفه‌ای، یک بینش طبقاتی را بیان می‌کند.

هر چند به موازات این روند، عقائد ماده‌باوری نیز توسط "دموکریتوس" (Democritus) و شاگردانش بسط و گسترش می‌یابند اما عقائد ذهن‌باوری تحت حمایت دستگاه دولتی یونان برده‌دار، توسط افلاطون و ارسطو تدوین گشته و پس از آن نیز با برخورداری از حمایت طبقات استثمارگر و حاکم، بر اکثر محافل فلسفی جهان و تا اواخر دوران فئودالیسم مسلط می‌گردند. به قول مارکس: "افکار غالب جامعه، افکار طبقه‌ی حاکم‌اند".

در اواخر دوران فئودالیسم و آغاز قرون جدید، توسعه‌ی تولید صنعتی به پیشرفت علوم مختلف نیاز داشت و با رشد و گسترش علم و تکنیک توسط طبقه‌ی نوظهور سرمایه‌دار در اروپا و به خصوص انگلستان، نظریه‌پردازی ماده‌باوری، توسط "فرانسویس بیکن" (Francis Bacon) در قرن شانزدهم در انگلستان، انسجام مجدد خویش را آغاز کرده و در قرن هفدهم توسط "توماس هابز" (Thomas Hobbes) و "جان لاک" (John Locke) روند تکاملی خود را ادامه می‌دهد. در همین زمان، فرانسه پس از انگلستان، صنعتی‌ترین کشور جهان است و به همین دلیل فلسفه‌ی ماده‌باوری توسط "رنه دکارت" (René Descartes) در فرانسه انسجام می‌یابد.

اما گسترش و تکامل نظریات ماده‌باوری، با منافع طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار، که توسط تحمیق توده‌ها امکان‌پذیر می‌گردد، در تضاد



آشکار شده است که هدف همه عناصر و جناح‌های متفاوت رژیم، بقای نظام است، مقصود همه، مشروعیت بخشیدن به قانون اساسی جمهوری اسلامی، و برسمیت شناختن نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های حاکم بر جامعه می‌باشد؛ علاوه بر همه این‌ها آشکار شده است که، درگیری‌ها، و یا بالا و پائین کشیدن فتیله اختلافات از جانب طرفین نظام، به معنای تعلق و وابستگی آنان، به منفعت و به افکار پائینی‌ها نیست؛ چرا که نظام جمهوری اسلامی، بمانند همه نظام‌های سرمایه‌داری، غرق در بحران اقتصادی - سیاسی است.

به عبارتی دیگر، دهه‌هاست که جهان، در وضعیت بسیار دهشتناکی قرار گرفته است؛ دهه‌هاست که چشم‌اندازی‌های زندگی کارگران و زحمت‌کشان، در اثر سیاست‌های ریاضت‌کشی سرمایه‌داران بین‌المللی، کم‌سو و تاریک شده است، در این مابین، میلیون‌ها انسان دردمند، در اعتراض به سیاست‌های جنگ‌طلبانه و سرکوب‌گرانه نظام، به خیابان‌ها سرازیر شده‌اند و خواهان حقوق پایمال شده‌شان می‌باشند. در حقیقت خیابان‌های جهان، به صحنه مخالفت‌ها، خیزش‌ها و نبرد قربانیان نظام‌های امپریالیستی تبدیل گشته است، ترس و وحشت سرمایه‌داران جهانی، از رادیکالیزه شدن اعتراضات کارگری - توده‌ای است، بیهوده نیست که به انحای گوناگون می‌کوشند، تا علل هزاران مصائب اجتماعی، بی‌خانمانی و نداری میلیون‌ها انسان محروم را به سیاست‌های ناصحیح و یا در "بی تدبیر"ی، جناح‌های رقیب نسبت دهند، و چهره کریه نظام - و آن‌هم بعنوان نظام استثمارگر و چپاول‌گر - را تطهیر نمایند.

نظام جمهوری اسلامی بناحق است، همه و از جمله خامنه‌ای، روحانی، خاتمی، ولایتی، لاریجانی‌ها و غیره، در این چند دهه، و علی‌رغم تنش‌ها و اختلافات بی‌مابه و صوری، در خانه‌خرابی زندگی کارگران و زحمت‌کشان و در چپاول اموال عمومی جامعه، کم‌ترین اختلافی با هم نداشته و ندارند، در این میان هیچ دوره‌ای از حیات و زمام‌داری جناح‌های متفاوت رژیم وابسته جمهوری اسلامی را نمی‌توان یافت، که مردم از دست، دزدی‌ها و فساد اداری - مالی بالائی‌ها، در امان بوده باشند؛ هیچ دوره‌ای از حکومت‌داری جناح‌های متفاوت نظام را نمی‌توان یافت، که زنان، مردان و جوانان، طمع سرکوب و محدودیت‌های سیاسی و بگیر و به بندها را، با پوست و گوشت‌شان لمس نکرده باشند. اما و در عوض، بارها و بارها، دیده‌اند که سر "آفتابه" دزدان را به دار کشیده - و می‌کشند - تا سر دزدهای کلان ↓

صحت اصالت "ماده"، به عنوان پدیده‌ای ابدی و ازلی که تنها تغییر شکل می‌دهد، را بر اساس شناخت دیالکتیکی جهان، بیش‌تر به اثبات می‌رساند.

علل تضادها و اختلافات درونی رژیم

ادامه از صفحه ۱

چرا که همه عناصر و جناح‌های متفاوت رژیم، مدافع و موافق قانون اساسی نظام‌اند و بنابه گفته "رهبر"، همه‌شان از یک "خانواده" و سوار بر قطار واحد، به مقصدند. در بستر چنین تعلق و وابستگی‌ای است که نباید و نمی‌بایست، رو کردن فساد مالی و اداری (که قبل از مرگ رفسنجانی ابعاد گسترده‌ای یافته بود)، و یا نعره کشیدن‌های سر دولت "تدبیر و اعتدال" روحانی، با دیگر قوای نظام هم‌چون قوه قضائیه، پیرامون دزدی‌ها و بالا کشیدن اموال عمومی جامعه را، جدی گرفت و آنرا مایه‌دار دانست. مدت‌هاست که "افشاگری" و "بگم و بگم"ها، به سیاست روتین قوای و عناصر حکومتی - دولتی تبدیل گشته است و در این میان، یکی خواهان رو کردن اموال و حساب و کتاب‌های قوه قضائیه است، و دیگری، مدافع توضیح، و "شفاف‌سازی"، خرج و دخل‌های قوه مجریه می‌باشد!! یکی دیگری را متهم به "فرافکنی و بی تدبیری" می‌کند و آن یکی، آنرا به پای بازی‌های پیشا انتخاباتی می‌نویسد.

در هر صورت و جدا از، طرح جنبه‌هایی از حقایق، توسط عناصر و جناح‌های رقیب حکومتی - دولتی، پیرامون غارت اموال عمومی، آن‌چه در ورای اختلافات سردمداران رژیم پیداست، آن است که نظام جمهوری اسلامی، در موقعیت بحرانی و بغرنجی قرار گرفته است، که تجلی آنرا می‌توان، در جنگ و جدل‌های درونی آن به‌عینه مشاهده نمود؛ جنگ و جدلی که بر سر سهم‌خواهی بیش از این، و هم‌چنین در اداره بهتر و طولانی‌تر نمودن عمر نظام جمهوری اسلامی و آن‌هم به عنوان نظام مدافع سرمایه‌های بین‌المللی است.

بی‌جهت نیست که سرمایه "رهبر" و دیگر دار و دسته‌های نظام، از زیر ذره‌بین و از حساب و کتاب‌های دولتی بدور است؛ بی‌جهت نیست که سرمایه لاریجانی‌ها، روحانی‌ها و دیگر قوم و خویشان حکومتی‌یان، قابل شمارش نیست و هم‌چنان دارند از کانال و از مسیرهای به اصطلاح قانونی نظام، بر سرمایه‌های نجومی خود می‌افزایند. بیهوده روحانی، سرِ قوه مجریه، داد و قال براه می‌اندازد، و یا لاریجانی، سرِ قوه مقننه، از "بگم و بگم"ها و از انحرافات اداری - مالی دولت سخن می‌گوید. چرا که پرونده دزدی‌های همه عناصر نظام، بسیار قطور و سنگین است و همه عناصر و جناح‌های متفاوت رژیم، سر و ته یک کرباس‌اند، و همه در بالا کشیدن اموال عمومی دارند، گوی سبقت را از یک‌دیگر می‌ریابند، و همه بر آند، تا با جابه‌جائی اصل با فرع، مسیر بالنده جامعه و افکار عمومی را منحرف سازند.

خلاصه مشاهده چنین روند و غارت منابع و اموال عمومی جامعه، در زیر سلطه نظام‌های امپریالیستی و رژیم‌های وابسته‌ای هم‌چون رژیم جمهوری اسلامی، امری معمولی و طبیعی‌ست. در حقیقت خاصیت این نظام‌ها در استثمار کارگران و زحمت‌کشان، و در بالا کشیدن ثروت بی‌انتهای جوامع بشری‌ست. قدرت‌مداران بین‌المللی به‌مراه نظام‌های خشن و هاری هم‌چون نظام جمهوری اسلامی، دارند سیاست جنگی و سرکوب مطالبات پایه‌ای توده‌های دربند راه، پی می‌گیرند تا جهان سرمایه‌داری راه، از بحران مزمن نجات دهند؛ به زندگی بخور نمیر کارگران و زحمت‌کشان تعرض می‌کنند تا بر زندگی نکبت‌بار خود، رنگ و جلای بیشتری بخشند؛ جناح‌های مخالف حکومتی - دولتی راه، مورد "لعن و نفرین" قرار می‌دهند، تا سیاست‌های جنایت‌بار کلیت نظام راه، مقبول جلوه دهند. بر این اساس و بنابه چنین ادله‌های روشنی، هیچ‌یک از عناصر و جناح‌های متفاوت رژیم جمهوری اسلامی، تفاوتی با یک‌دیگر نداشته و باید بزیر کشیده شوند، و رژیم و نظامی، بر سر کار آید که حافظ و حامی کارگران و زحمت‌کشان باشد. بدون کم‌ترین تردیدی جوامع انسانی، تنها و تنها، در زیر سایه چنین نظامی‌ست، که شاهد فساد اداری - مالی، و هم‌چنین شاهد به یغما بردن ثروت و اموال عمومی جامعه نخواهد بود.

شاهنگ راد

محفوظ بماند؛ بارها و بارها، دیده‌اند که چگونه سران حکومت‌ها و دولت‌های رنگارنگ‌شان، به مجازات و به اعدام مصرف‌کنندگان مواد مخدر می‌پردازند تا بر سرمایه‌های وارد و توزیع‌کنندگان اصلی آن بی‌افزایند.

طبعاً مشاهده چنین تصویر و اوضاعی جهانی و عمومی‌ست، بر همین اساس، همه در غارت اموال عمومی شریک‌اند و همه در سرکوب اعتراضات بحق کارگران و زحمت‌کشان، هم‌سو و هم‌نظراند، و همه، در به اسارت کشاندن هر چه بیش‌تر فضای سیاسی جامعه موافق‌اند. فساد، غارت و سرکوب، از زمره سیاست‌های پایه‌ای عناصر و جناح‌های متفاوت نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد، جامعه ایران، در این چند دهه شاهد بوده است که، چگونه پول میلیون‌ها بشکه نفت و گاز و دیگر منابع مملکتی، به جیب این و آن عنصر، و یا جناح حکومتی - دولتی سرازیر شده است؛ شاهد بوده است که، چگونه دولت‌های رنگارنگ رژیم، در این چند دهه، و آن‌هم به بهانه‌های گوناگون، به کشت و کشتار کارگران، زحمت‌کشان، جوانان و خلق‌های ستم‌دیده ایران پرداخته‌اند؛ شاهد بوده است که، چگونه در این چند دهه، هزاران کمونیست، مبارز و مخالف را به وحشیانه‌ترین شکل ممکنه به مسلخ مرگ کشانده‌اند و چگونه، در درون زندان‌ها، حمام خون براه انداخته‌اند؛ شاهد بوده است که، چگونه در این چند دهه، میلیون‌ها کودک از فرط نداری والدین‌شان به نیروی کار تبدیل گردیده‌اند، شاهد بوده‌اند که فساد، در اثر زیاده‌خواهی‌های جناح‌های متفاوت رژیم، در درون ایران نهادینه شده است، تا جائی که اخیراً «محمد جعفر منتظری» گفته است "... برخی از قضات پس از چند وقت به عرصه فساد کشیده می‌شوند."

آری، سران حکومت و قوات متفاوت نظام در ایران، از چنین خاصیتی برخوردارند و بی‌دلیل هم نیست که قضاوت عادلانه در ایران، کم‌ترین جایگاهی ندارد. میلیاردها تومان سرمایه مملکت، در اثر بند و بست‌های سران قوا، به جیب این و آن سرازیر می‌شود، بنابه گفته عراقی، معاون وزیر نفت، "روزانه ۶۰ میلیون متر مکعب گاز در ایران گم می‌شود" و دکل نفتی ۸۷ میلیون دلاری و آنهم در دالان‌های به اصطلاح حامیان "مستضعفین" و اموال عمومی ناپدید می‌گردد، کسی پاسخ‌گو نیست. به طور یقین چنین اوضاعی نمایان‌گر این واقعیات است که، بنیه این نظام، بر بی‌عدالتی‌ها، بر غارت اموال عمومی، و بر سرکوب عدالت پای ریخته شده است.



پیشادنگ مسلح کمونیست، ضرورتی بی‌تردید در راه انقلاب! (۱)

ادامه از صفحه ۱

این جریان خودفروش ادعا نموده که "نامه‌ای تحت عنوان "تحلیل ۲۱ دانشجوی رشته‌ی علوم سیاسی دانشگاه‌های ایران از شرایط کنونی کشور" به دست‌اش رسیده که ارسال‌کننده‌گان خواهان انتشار آن در "راه توده" شده‌اند.

ما در این جا صرف‌نظر از این که این ادعا تا چه اندازه واقعی‌ست و آیا اصلن واقعیت دارد یا ندارد، از آن جا که به هر حال مطلب این خائنین در سایت‌شان موجود است، فرض را بر واقعی بودن آن نامه می‌انگاریم و از آن جا که هر دو در یک نوشتار آمده است، لذا به بررسی و نقد هر دو مطلب می‌پردازیم. با این توضیح که ابتدا به نکاتی پیرامون "نامه‌ی دانشجویان" اشاره نموده و سپس به افاضات کوتاه‌بینانه و مغرضانه‌ی حضرات "راه خائنی" می‌پردازیم.

☆☆☆☆☆☆☆☆

نکاتی پیرامون نامه‌ی مذکور

← برخی از مهم‌ترین ضعف‌ها و اشکالات عمده‌ی آن:

۱- این که نویسندگان نامه یا ارسال‌کننده‌گان آن اعلام می‌نمایند که: "ما ... طی گفتگو و بحث‌های فراوان شرایط کنونی را بررسی کرده و به نتایجی رسیده‌ایم"، خود بیانگر این است که مشکلی اساسی در کار نویسندگان یا همان ارسال‌کننده‌گان این نامه می‌باشد، زیرا یک جمع (بخصوص جمعی دانشگاهی) براساس بحث و گفتگوی صرف، آن هم در ارتباط با تحلیل مشخص از شرایط عینی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک جامعه به نتایجی علمی درخصوص آن شرایط دست نخواهد یافت، بلکه علاوه بر آن، ضرورت تحقیق، مطالعه و بررسی‌ی عینی زوایای مختلف آن شرایط در آن جامعه‌ی خاص، لازمه‌ی این امر مهم می‌باشد.

۲- این جمع به اصطلاح دانشگاهی با این پیش فرض که حداقل در خلال این پروژه‌ی تحقیقاتی و پروسه‌ی پیشرفت آن می‌بایستی دست کم مطالعه‌ی تاریخ معاصر میهن را در دستور کار خود قرار داده و با احاطه‌ی کامل بدان، قادر به شناسائی‌ی سازمان‌ها و احزاب سیاسی معاصر ایران و عملکرد مشخص هر یک از این جریان‌ها در کوران مبارزات یکصدساله‌ی اخیر کشور باشد، چگونه است که تاکنون حتا قادر به شناسائی جریان همیشه خائنی چون "حزب توده و قارچ‌های سمی باقی‌مانده از آن" و عملکرد به غایت ضدانقلابی آنان نگشته و نامه‌ی خود را برای این جریان منفور ارسال داشته‌اند؟

۳- ارسال‌کننده‌گان نامه عنوان می‌نمایند که: "تغییرات ژرفی در جامعه‌ی ایران رخ داده که به صورت یک پیش‌شرط برای فعالیت آینده مطرح است"، بدون این که روشن نمایند که منظورشان از این تغییرات ژرف چیست؟ و آیا مثلن در جامعه‌ی ایران دیگر نظام وابسته به امپریالیسم وجود ندارد؟ آیا دیگر بورژوازی وابسته (کمپرادور)، طبقه‌ی مسلط در جامعه‌ی ایران نیست؟ آیا اقتصاد ایران دیگر به عنوان جزئی ارگانیک از اقتصاد جهانی امپریالیستی محسوب نمی‌گردد؟ آیا کنفرانس "گوادالوپ" حقیقت نداشت و آیا انقلاب ایران در خلال قیام سال‌های ۵۶-۵۷، مُلا خور یا دقیق‌تر بگوئیم امپریالیسم خور نشد؟

۴- این که این "اساتید آینده" عنوان می‌نمایند که: "جمهوری اسلامی، حکومتی مرکب از خُرده‌بورژوازی سنتی و بورژوازی بازار به رهبری روحانیت است"، خود بیانگر درک غلط آنان از تحلیل طبقاتی دولت حاکم بر ایران و نادیده گرفتن این حقیقت محض است که این رژیم هیچی نیست جز یک رژیم تا بن دندان وابسته به نظام امپریالیستی حاکم بر جهان و طبقه‌ی حاکم ایران نیز جز بورژوازی وابسته چیز دیگری نیست.

↓

۶- در جایی از نامه، گفته شده: "روش انتخابات غیردموکراتیک و قوانین در مورد زنان تبعیض آمیز است"، در حالی که واقعیت امر این است که در چارچوب سیستم وابسته به امپریالیسم، اصلن انتخاباتی واقعی در کار نیست که بخواهد روشی دموکراتیک نیز بر آن مترتب باشد. به طور کلی از نخستین روزهای تحکیم پایه‌های دولت جمهوری اسلامی توسط نوکران جدید امپریالیسم در ایران، این مقوله همواره یک نمایش خیمه شب بازی بیش نبوده و نخواهد بود.

در مورد زنان و اعمال قوانین تبعیض آمیز در خصوص آنان نیز باید بگوئیم که اصولن اسلام چه در حال حاضر که به مثابه ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم یعنی بورژوازی کمپرادور عمل می‌کند و چه در جوهر خویش به عنوان یک دین، ذاتن جریانی ضد زن است. البته ناگفته نماند که این خصیصه‌ی همه ادیان است، اما در جوامع تحت سلطه به خصوص از نوع مسلمان آن که تاریخن فاقد رنسانس فرهنگی می‌باشند، این زن ستیزی با برجسته‌گی و عریانی بسیار بیش‌تری جلوه‌گر است. بنابراین صرف بیان این نکته که بگوئیم "قوانین در مورد زنان تبعیض آمیز است"، کافی نبوده و نمی‌تواند گویای این واقعیت اسفناک یعنی مجموعه‌ی شرایط غیر انسانی حاکم بر زنان یا به عبارت دیگر مصیبتی باشد که دامن و به طرزی سیستماتیک از سوی رژیم خونخوار جمهوری اسلامی بر زنان ستمکش ایران تحمیل می‌گردد.

پویان گیری

ادامه در شماره‌ی بعد

گرامی‌باد خاطره‌ی رفقا: کسرخ‌ی و دانشیان!



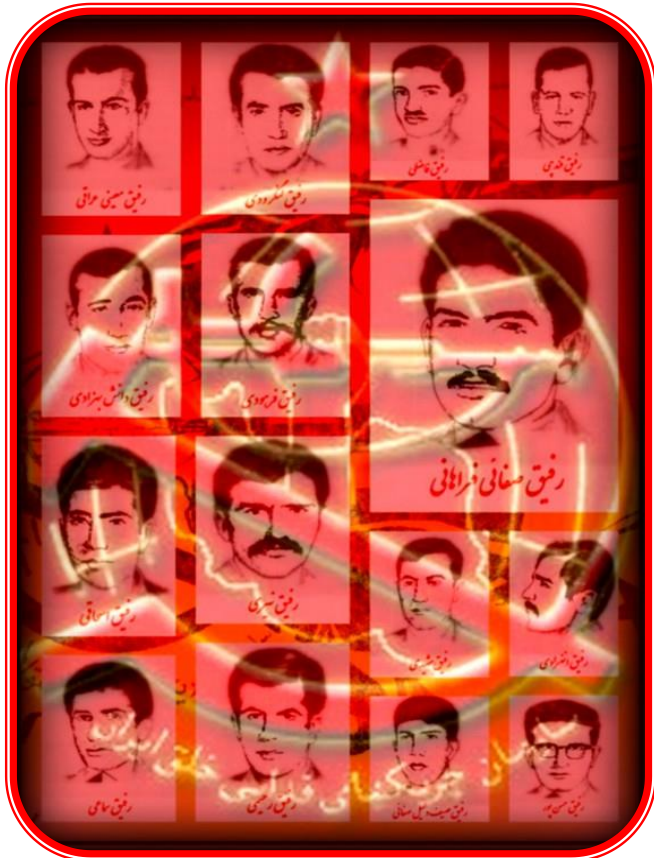
در همین قسمت از نامه گفته می‌شود که: "ارتجاع به امپریالیسم، بورژوازی بزرگ، لیبرال‌ها و فنودال‌ها متکی است و از منافع آن‌ها دفاع می‌کند"، این جمله سراسر دارای اشکال و عدم همخوانی با شرایط امروز ایران است. وقتی می‌گوئید: "ارتجاع به امپریالیسم متکی است"، این یعنی این که ارتجاع حاکم قائم به ذات است، در حالی که اصلن این طور نیست و در واقع امپریالیسم خود به مثابه جریانی ارتجاعی در این جا دست نشاندگی خود را بر اریکه‌ی قدرت نشانده است. وقتی می‌گوئید: "ارتجاع به بورژوازی بزرگ و لیبرال‌ها متکی است"، این یعنی این که ما در عصر ماقبل امپریالیسم به سر می‌بریم، درحالی که در واقع این طور نیست و اینک حتا لفظ بورژوازی بزرگ و بورژوازی لیبرال نیز در یک جامعه‌ی تحت سلطه اساسن کاربرد ندارند. ما امروز در تمامی کشورهای تحت سلطه، بورژوازی کمپرادور یا همان وابسته به امپریالیسم را داریم که به بخش‌های بوروکرات، تجاری و صنعتی تقسیم می‌شود. وقتی می‌گوئید: "ارتجاع به فنودال‌ها متکی است"، این یعنی درک به غایت غلط شما از سیر تحولات سیاسی - اقتصادی جامعه‌ی ایران.

با "اصلاحات ارضی" سال ۴۱، فنودالیسم نه تنها از اریکه‌ی قدرت، بلکه اساسن به عنوان یک طبقه از بالا اضمحلال یافت و فنودال‌های سابق پس از آن به عنوان سرمایه‌دار و تاجر در بخش‌های تجاری، خدماتی، صنعتی و کشاورزی اقتصاد، به آرایش جدید طبقاتی جامعه که خواست امپریالیسم آمریکا و به طور کلی محصول اجرای "اصل ۴ ترومن" در ایران بود، پیوستند و گرچه علارغم میل خویش، اما بدون هر گونه مقاومتی، متحول گشته و در ساختار جدید حل شدند.

۵- این که می‌گوئید: "اصلاحات تضادهای طبقاتی را در جامعه تشدید کرد" یک کلی گوئی است و می‌تواند وارونه هم باشد، زیرا در جامعه‌ی طبقاتی اصلاحات همواره جهت تخفیف تضادها به کار بُرده می‌شود و معمولن نیز به صورت مُسکن عمل کرده و باعث تخفیف مقطعی درد یا همان تخفیف تضادها در کوتاه مدت می‌شود.



جاودان باد خاطره‌ی تابناک شهدای دی و بهمن ماه چریک‌های فدائی خلق ایران!



خجسته‌باد خاطره‌ی سرخ رفقای سیاهکل!

★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشر به می‌باشند. ★

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492
1001 EL Amsterdam, Nederland
TEL.: +31 624 797 133
E-Mail: pouyan@19bahman.ne
Web site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارانته‌ی هرگونه سؤال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظائفمان یاری رسانید.

گرامی‌باد خاطره‌ی لنین، آموزگار کبیر انقلاب!



گرامی‌باد خاطره‌ی روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت!



سالگرد حمله‌ی نوکران امپریالیسم به ترکمن صحرا در سال ۵۸!

رفقای گرامی!
 با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املائی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.